



۱۸۲

(زن خیانتکار)

محمد جعفر محجوب : داستانهای کهن ایرانی



در این شماره :		اقتصاد و انسان	
داستانها		۱۵۷	جمعیت دنیای ما نوشته دکتر عبدالرحیم احمدی
جف سیاهه	نوشته شودود دوازده - ترجمه پرویز داریوش	۱۶۲	علوم اجتماعی
آن زن	نوشته امیر عرب		جوانان در جامعه جدید نوشته دکتر شاپور راسخ
لباس شویی چینی	نوشته کزکول - ترجمه عبداللّه توکل	۱۶۷	داستانهای کهن ایرانی
چانور	نوشته امیر دوازده - ترجمه دکتر محسنی بروس		زن خیانتکار دکتر محمد جعفر محجوب
بوی موم	نوشته تاریخی کزکول - ترجمه مسعود رموی	۱۸۰	ادبیات و هنر
اسیر	نوشته پیراندلا - ترجمه ب - بهارلو		آلبوم نویسندگان معاصر جهان - سن آکریوری ترجمه امیر عرب
شاهین ساه	نوشته دانشن هفت ترجمه ضمیر	۱۸۲	فرهنگ ادبیات جهان نوشته دینام هارون بورا
دانش و زندگی		۱۸۶	کتاب شعر
یونسفر و اسرار آن - ۱۰۰	نوشته جعفر - ترجمه صمد خیرخواه	۱۸۸	سهرودی ... محمد زهری ناجیه وفتی - آمده
درباره آب چه می دانیم ؟	ترجمه مهندس ابوالفتح		کتاب کوچه
اتم و انفجار اتمی	ترجمه مهندس کاظم انصاری	۱۹۰	فولکلور نوشته دکتر علی ناوین
صلای انسان	ترجمه صمد خیرخواه	۱۹۴	در جهان اندیشه و هنر
تاریخ		۲۰۰	دنیای دیگر کامو ... مترجم : زهری زلیخا نوشته فیلم مارکو پولو در ایران
از مسکو تا استانبول	نوشته ویلیام شاپور - ترجمه کاوه دهکان	۲۰۴	سرگرمی ها
داستان انسان	نوشته پرویز داریوش	۲۰۸	شطرنج نوشته دکتر رضا جهان
		۲۰۹	نست نوشته مهندس مهدی شریفی
		۲۱۲	جواب نست
		۲۱۵	جدول و جواب آن
			بها : ۲۰۰ ریال



محمد جعفر محبوب

مقدمه

بهار دانش یکی از مجموعه داستانهایی است که پس از تالیف و انتشار به منتهای شهرت و محبوبیت رسید. این کتاب اصلاً از زبان سنسکریت به فارسی ترجمه شده و در قرن یازدهم هجری قمری در هندوستان صورت تحریر یافته است. تحریر فارسی این کتاب بدست یکی از معروفترین مشیانی و دبیران آن روزگار شیخ عنایت‌الله کنبو (متوفی به سال ۱۰۸۲ ه. ق. در دهلی) صورت گرفته است. این کتاب را جوانی برهمن از سنسکریت ترجمه کرده و مضامین آن را به عنایت‌الله باز می‌گفته و وی آنرا می‌نوشته است.

طرز نگارش کتاب همانند دیگر داستانهای هندی و برهمن شیوه است. یعنی يك حکایت اصلی در آغاز کتاب مطرح می‌شود و سپس در طی آن حکایتهای فرعی و عرضی فراوان دیگر به مناسبتهای مختلف آغاز می‌شود و پایان می‌یابد. مشهورترین نمونه این سبك داستانسرایی کلیله و دمنه و هزار و یکشب است که هر دو دارای اصل هندیست. علاوه بر آن، سندبادنامه، چهل طوطی، همین کتاب بهار دانش، مفرح القلوب و کتابهای دیگر نیز بر همین سیاق تالیف شده است. البته بعدها در ایران نیز این روش مورد تقلید قرار گرفت و کتبی نظیر مرزبان و مثنوی شریف مولانا جلال‌الدین به همین شیوه تالیف شد.

داستان اصلی بهار دانش، قصه دلدادگی و معاشقه دو شاهزاده موسوم به جهاندار سلطان و بهره وربانو است. اما اگر این قصه اصلی را بخواهیم از آنچه به صورت حشوها و زواید و قصه‌های فرعی در داخل آن آمده است جدا کنیم شاید حجم آن به يك صدم حجم فعلی بهار دانش



تقلیل یابد .

چون جهاندار سلطان گرفتار عشق بهره وربانو می شود
بهر شاهزاده جمعی خردمندان را نزد او می آورد تا با گفتن
داستانهایی در باب بیوفایی زنان و پای بند نبودن آنان به
ایمان مهر و وفای خویش شاهزاده را از معشوق جانی خویش
سردکننده و البته این تدبیر موثر نمی افتد و ماجرای که آغاز
شده است به رسیدن عاشق و معشوق به وصال یکدیگر پایان
می یابد . ازین روی زمینه اصلی بهار دانش براساس داستان
زدن از بیوفایی نکو رویان بنا شده است . البته حکایت های
دیگر ، در موضوعات گوناگون نیز می توان در آن یافت ؛ اما
این موضوع بر دیگر موضوعها غالب است .

بهار دانش کتابی به تمام معنی هندی است . در آن
خواننده با گرمی آب و هوای هندوستان ، کفچه ماران
وحشتناک و زهر آگین ، افکاری که از حلول و تناسخ و مسخ
روح آدمی و در آمدن آن به صورت جانوران دیگر مایه می گیرد ،
ریاضت و انقطاع از خلق و گوشه گیری ، سحر و جادو و
شعبده روبر می شود دنیایی عجیب را در برابر دیدگان خود
می بیند که همه چیز آن برایش تازه گی دارد .

در میان کتابهای فارسی (خاصه کتابهای داستان و افسانه
و حکمت و موعظه) که در هندوستان تالیف شده است ،
گذشته از عیار دانش (تحریر ساده بی از کیله و دمنه به
انشاء ابوالفضل بن مبارک) شاید هیچ کتابی به اندازه بهار
دانش مورد توجه و تقلید واقع نشده باشد . این کتاب دفعات
متعدد در هندوستان چاپ سنگی شده و سخت مطلوب و مرغوب
طبع مردم افتاده است . علاوه بر آن نسخه های متعدد بسیار
نقیس و گرانها از آن در کتابخانه های دنیا وجود دارد .

در دوره قاجار ، هنگامی که نخستین چاپهای بهار دانش
به ایران رسید ، فوق العاده مورد توجه منشیان و دبیران
دستگاه سلطنت قاجار قرار گرفت تا بدان حد که اغلب ایشان
به جای گلستان ، این کتاب را برای ورزیده شدن در انشاء
و نامه نگاری در مطالعه دائمی می گرفتند .

نثر بهار دانش کمی تاریک و دارای عبارت پردازیها و
تکلفهای منشیانه و لغات عربی نامانوس و غریب است و بر رویهم
امروز برای ما ناهموار و قلمبه و بی روح به نظر می آید و
حقا باید از ذوق و سلیقه کسانی که گلستان سعدی و
سیاستنامه و چهار مقاله و بیهقی و قابوسنامه و اسرارالتوحید
را از دست می نهادند و برای نیکو نوشتن نثر فارسی بدین
کتاب روی می آوردند اظهار شگفتی کرد !

با اینهمه داستانهای بهار دانش به قدری جالب توجه و
دلنشین است که خواننده بی هیچ زدگی و ملال خاطر ، تکلف
در انشاء آنرا به شیرینی حکایت و دلکشی داستان می بخشد
و کتاب را از دست نمی نهد . حکایتی که ذیلا نقل میشود .



یکی از همان داستانهاست که خیراندیشان برای منصرف ساختن جهاندار سلطان از عشق و عاشقی برای وی گفته اند؛ و در آن افکار هندی و خیالبافیهای مالیخولیا مانند تغییر صورت و مبدل شدن انسان به حیوان و طی الارض و نظایر آن فراوان دیده می شود.

بعضی قسمتهای کوچک این داستان مختصر شباهتی با بعضی حکایتهای هزار و یکشب (مانند حکایت بازرگان و عقرب که تا شب چهارم نقل شده و داستان دومین گدای یک چشم (در حکایت حمال) که در شبهای چهاردهم و پانزدهم نقل شده است دارد. چه در آن دو حکایت نیز افسانه تبدیل انسان به صورت جانوران به جادویی، و نیز جدال و مبارزه دو زن جادو که به صورت های گوناگون در آمده با یکدیگر نزاع می کردند طرح شده است. اما اصل حکایت برای خوانندگان فارسی زبان تازگی دارد.

در نقل این قصه، عبارتهای زاید حذف شده و بعضی لغتها که به زحمت خواندن و دیدن معنی آن نمی ارزید برداشته شده و به جای آن لغت یا ترکیبی ساده تر و مانوس تر گذاشته شده است بی آنکه در انشای اصلی کتاب تغییری اساسی داده شده باشد. ازین کتاب دلپذیر که روزگاری در ایران نیز نام و آوازه فراوان داشت؛ و در بین فارسی زبانان هندوستان هنوز نیز خواستاران و دوستداران فراوان دارد، داستانهای دیگری نیز نقل خواهیم کرد.

زن خیانتکار

یکی از ندمای خیراندیش بابل معنی نوای زبان را بر گلبن این داستان ندرت بیان بدین عنوان مترجم ساخت که دو ولایت فسحت (۱) آباد بنگاله فرمانروایی بود در کمال توخاستگی و برنایی؛ صیاحت (۲) صورت را با ملاحی معنی آمیخته و فصاحت نطق را با بلاغت طبع امتزاج بخشیده از لطفش در دل دوستان مهری و از تهرش در سینه دشمنان رعبی (۳)

بتی چهارده ساله که رخس چون ماه دوهفته بر آسمان نکویی می تافت بر بستر ترویج آورده و هم بستری او را ثمره زندگانی شمرده، همواره به ترویج قوانین محبت می کوشید و از میخانه مؤانستش (۴) باده نشاط می پیمود، و از غلیان (۵) مستی شوق بر هر تار زلف کافرکیش آن بت جادو نگاه، دل را قربان می نمود.



زن گستاخ منش از بس غرور حسن (۱) ، پیوسته به ناز صحبت می‌داشت و به کرشمه های مهرانگیز او را مرهون منت می‌ساخت و از روی عیاری (۲) رفعت شأن عصمت خود را فراموده فریبهای سترگ در کار آن بزرگ می‌کرد .

روزی آن منعم (۳) در حریم عشرت خود نشسته تماشای تصاویر غریبه که به دستیاری بنان (۴) ، اوستادان مانی قلم حسن نگارش پذیرفته بود می‌کرد ؛ و آن بت دوفنون جادو فن نیز هم جلیس (۵) بود . اتفاقاً صورت جوانی زیبارو در آنمیان برآمد . زن که پیکر وجودش در کارنامه تکوین به نیرنگ و تزویر رنگ صورت گرفته ؛ و ترکیبش از معجون هندسه (۶) و خمیر دمدمه (۷) مرتب گشته ، فی الحال نقاب بر روی انداخت . ملک ازین معنی قرین حیرت شده گفت که در این دولتسرا که وجود غیری موجود نیست و ذات نا محرمی متصور نه ، بر رخ نقاب انداختن از بهر چیست ؟!

آن کیاد (۸) گفت : ای عزیز مصر محبت ، مرا از شبیه این مرد نا محرم که چشم شوخی پنداری در نگاه است شرم آمد ، و حیا دامن دل بگرفت ! ناچار رخ بپوشیدم و نخواستم که پیکر مرد بیگانه در پیش چشم جلوه گری نماید !

ملک از ملاحظه پارسایی و عصمت زن به اقصای غایب (۹) محظوظ شد و مو به مو گرد پاکدامنی او گردید ، و اعتقادش در حق طهارت او از یکی صد گشت .

چون مدتی برین بگذشت ، ملک شبی به عادت معهود بر چاربالش (۱۰) استراحت آرمیده بود ، و غنوده مانند (۱۱) چشم برهم نهاده و آن نازنین برگوشه بساط نشسته ؛ به يك ناگاه گریه بی رنگین از در درآمده در جوار بساط دوسه غلتك زده به هیأت زنی جوان سبزه و ملیح برخاست .

خاتون عصمت پیشه به شرف - تمام او را معانقه کرده (۱۲) اعزاز و اکرام فرموده و در پهلوی خود جا داد ؛ و ملک رامست باده نوم (۱۳) پنداشته بی محابا سرکلاه (۱۴) سخن واکرد و از سبب قدم رنجه کردن باز پرسید .

او به قاعده رسولان پیام گزاری سرکرده گفت که خواهر تو بعد از اظهار مراتب شوق و آرزومندی التماس کرده که امشب خواهرزاده تو از حجله دوشیزگی برآمده به خیر و سعادت بر تخت

- ۱ - از بسیاری غرور حسن ۲ - حيله گری و مکر ۳ - توانگر و خداوند نعمت ۴ - انگشت ۵ - هم نشینی ۶ - هندسه در اینجا به معنی مکر و حيله است ۷ - مکر و فسون
- ۸ - حيله گر و فسون ساز ۹ - بی اندازه ۱۰ - مسند که پادشاهان و بزرگان بر آن نشینند و آن ظاهرا چنان بوده است که سه بالش در پشت و یمین و یسار و یکی در زیر گذراند .
- ۱۱ - مانند به خواب رفتگان ۱۲ - در برگرفتن و بوسیدن
- ۱۳ - خواب ۱۴ - کلاف ، کلافه





عروسی جلوه خواهد یافت؛ اگرچه سایر موادشادمانی سرانجام یافته و مجلس اقبال به کمال میمنت و نشاط انعقاد پذیرفته، اما بی وجود گرمای تو نوری ندارد و سایر خواتین (۱) مشتاقی لقای فرخنده ات بوده انتظار مقدم شریف می برند.

باده و مطرب و گل جمله مهبیاست ولی

عیش بی یار مهیا نشود، یار کجاست!

اگر از روی عاطفت قدیمی و شفقت دیرین بدین نوازش مرهون منت سازی می شاید و به نور قدوم بهجت لزوم شبستان آرزوی مشتاقان را متور گردانی گنجایش دارد؛ و نیز جوانی که دل بانوی جهان درگرو محبت اوست و در باب رأم کردن آن آهوی مرغزار الفت و آشنایی پیش از این ایما (۲) رفته بود امشب به دام افتاده و باده مروق (۳) گلگون که گلگونه (۴) بخش روی نشاط است و در بلبله (۵) آرزومند صغیر قلقل (۶) چون بلبل پرشاخ مینا نشسته.

پری مثال، (۷) انگشت قبول بردیده نهاده بغایت شکفتگی و انبساط نمود و گفت:

هرگاه شبی که باهزاران دعاهای سحری می خواستم میسر آمد و صبح دولت بیدار، از افق آرزو دمیده، و چمن امیدوستان باهتر از (۸) نسیم مراد طراوت (۹) پذیرفته، نرگسوار اگر به پای چشم شتابم رواست، معهذاً ادراک سعادت صحبت (۱۰) آن جوان رعنا شمایل که دل اسیر زلف مسلسل (۱۱) اوست و متاع صبر تاراج کرده کرشمه های جادوانه او، باعث فرید نشاط است. چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دوکار!

بدین فرخی و مبارکی شبی را خدای تعالی بادامن هیچ روزی مربوط نگردانیده! ... چون از ممر خواب ملک خاطر قرین جمعیت گردد به مددکاری بخت بیدار، در طرقة العین خود را بدان انجمن فردوس نگار فائز گردانم. این بگفت و رسول را مرخص ساخت. چون آنمکان که این زن اراده رفتن آنجا به دل مصمم گردانید از منزل ملك سه صد کروه (۱۲) بعد مسافت داشت ملك از این معنی غریق لجه (۱۳) حیرت گشت و تقدعوش از دست داد؛ که دیو پری نما اینهمه راه دراز که مافوق طاقت انسانی است به یک شبگیر چنان قطع خواهد نمود و باز چگونه مراجعت کند؟! و بالغرض اگر بر گلگون (۱۴)

- ۱ - خاتونان، زنان ۲ - ایما: اشاره ۳ - شراب صاف
- ۴ - سرخاب، غازه، سرخی که زنان بر رخسار مانند ۵ - بلبله بر وزن غلفله، کوزه و صراحی لوله دار
- ۶ - صدای ریزش مایعاتی مانند آب و شراب از لوله های باریک و تنگ ۷ - پریوش، پری مانند ۸ - وزیدن ۹ - تازگی و شادابی
- ۱۰ - دوستی و رفاقت ۱۱ - زنجیرگون
- ۱۲ - کروه به ضم اول (بر وزن گروه) ثلث یک فرسخ است. بنا بر این سیصد کروه معادل صد فرسنگ می شود. ۱۳ - دریا ۱۴ - گلگون: اسب سرخ رنگ. در اینجا باد صبا به اسب گلگون تشبیه است.



صبا سواری نماید هم از حیز (۱) قوه به پیشگاه فعل رسیدن تعقل
نتوان کرد! به هر تقدیر، برای استطلاع (۲) این مطلب بدیع و
استکشاف چنین راز شگرف قدم توجه سپرده از روی مصلحت چشم
پوشید و دست و پا از حرکت باز داشته غنوده مانند نفس تند زدن
آغاز کرد.

زن که دیو از ریوش (۳) صدساله راه بگیرد، فی الحال خود
را بلباس ملوکانه و حلل (۴) شاهانه بیاراست و هرچه تمامتر به زیب
و زینت پرداخت؛ وزن و وزیر را طلب داشته مردو باتفاق بر بساط
فلکی زده به صورت گربه های رنگین متمثل گشتند، و چست از خانه برآمده
بیرون آمدند و راه بیرون شهر سر کردند.

ملك نیز فی القور از بستر برخاسته به دنبال گربه ها روان
شد. برکنار شهر درختی بود در کمال بزرگی و رفعت، چتر عظیم زده
شاخهایش سر به اوج سپهر سوده؛ هر دو گربه بالای آن برآمدند.
ملك نیز به تنه آن درخت عالی چسبیده پاها را بر ریشه پیکش قائم
کرد. به یکبار آن درخت به جنبش درآمد و از جای خود انتقلا (۵)
گزیده متوجه آن دیار گشت و در طرفه العین (۶) قیام ورزیده و
حرکت ساکن ماند.

چون آواز کوس و کرنا و دهل و سرنا به گوش ملك رسید،
دانست که بزم و مجلس نشاط درین شهر صورت انعقاد دارد.

فی الحال تنه درخت رها کرده دورتر بایستاد و هر دو گربه از
بالای درخت فرود آمده متوجه آبادی شدند. ملك نیز از دنبال
روان شد، تا آنکه به بارگاهی فرار رسیدند که از ضمیمه و شریف آن دیار
در آنجا جمع بودند و خلائق در غایت انبوه اجتماع داشتند.

گربه ها اندرون حرم سرا درآمدند و ملك در انجمن مردان به
گوشه بساط جای گرفته از رهگذر غربت و عدم معرفت (۷) خاموش
بنشست. چون مجمع عالی بود و از هر جنس مردم فراهم آمده، احدی
متوجه حال او نشد. ملك اگرچه در مجلس نشسته بود اما نظر بر راه
گربه ها داشت؛ شاید که بدر روند و او در ملك بیگانه سرگردان باده (۸)
غربت ماند و از سبب عدم زاد راه و راحله (۹)؛ و دلیل دیگر به
ولایت خود نرسد.

چون نصفی از شب بگذشت مردی حمایل گل در خوان مرصع
نهاد به مجلس درآمد و در آن دیار قاعده مستمره چنان بود که
نخست در گردن داماد حمایل گل می انداختند. بعد از آن اندرون
حرم سرا برده و مراسم شگون به تقدیم می رسانیدند. اتفاقا داماد
زشت طلعت و نازیبا چهره بود و چون متکفل مهم حمایل این چنین دیو

۱- مکان ۲- طلب آگاهی کردن

۳- دیو: مکر و فریب و نیرنگ ۴- زیورها ۵- کنده شدن

۶- چشم برهم زدن ۷- به علت غریبی و ناآشنایی و ناشناسی

۸- بیابان ۹- زاد و راحله: توشه راه و برگشت سفر



چهره را در مجمع حوران بردن و به آنچنان پری شمایل بر تخت دولت هم جلوس ساختن مناسب ندید ، در صدد آن شد که جوانی نیکوروی زیبا منظر را از اهل انجمن انتخاب کرده بالفعل حمایل در گردنش اندازد و در مجلس حوران فردوس برده قوانین شگون و قواعد رسوم مودی گرداند (۱) و پس از امضاء (۲) سایر مراسم مستمره ، آن دولت بیدار (۳) هرکه را از روز ازل نصیبه آمد بدو فائز خواهد شد .

قضا را حسن ظاهر و جمال صورت جوان غریب که به طفیل گریه ها وارد شده بود در نظرش جا کرد و بی تامل حمایل به گردنش انداخته دستش یگرفت تا برخیزد !

جوان غریب که از بیم گریه ها چون موش می لرزید ، حمایل گل را از دهای خونخوار انگاشته سخت به عجز درماند و در ورطه حیرت فرو رفت . از آنجا که مجال ابا (۴) نداشت ناچار گردن به حکم قضا تسلیم کرده آماده مرگ ناگهان شد ، و از انجمن با امن برخاسته در کام نهنگ گام سپرد ؛ یعنی اندرون مشکوی (۵) خسروی رفت ؛ جهانی دید از حور و پری جمع آمده و به هر طرف چمن چمن نسرين و نسترن حسن و گل وریحان جمال جلوه گر شده و کرشمه و ناز چون برگ گل در بهار بر روی بساط ریخته .

القصة ، جوان را بر صدر عزت نشانند و برقاعده اهل هندوستان جنت نشان عقد (۶) لَوْنُو لالا چون سلك ثریا (۷) بر ساعدش بستند ، و سایر حوران پری تمثال بسان انجم (۸) گرد ماه حلقه بستند و مراسم شگون و مراتب رسوم به مقتضای رسم و آیین قبایل خود به جای آوردند .

ملك نیز از نیرنگهای سپهر در ورطه حیرت فرو رفته به کمال سکون بنشست و پنهانی بر جمال خرد فریب آن رخته گران ننگ و ناموس نگاه میکرد و بر مصور بی ریو و رنگ (۹) که از مشت خاک و قطره آب چنین بوالعجب پیکران را بر صفقه هستی چهره گشایی کرده ثنا می گفت ؛ و در آئینای این حال نظرش بر خاتون خود افتاد که در گوشه بساط به اتفاق زن وزیر و چندی دیگر گل رویان ، ساغر ریحیق مروق (۱۰) نوش می کرد و در سرخوشی می و جوش باده نشاط ، شاهد خود را در آغوش می کشید و از لعل نوشین خود زلال زندگانی بخش به کامش می ریخت .

مقارن اینحال زن از آنجا برخاسته نزدیکتر آمد و بروی

- ۱ - به جای آورد ۲ - گذراندن ، انجام دادن ۳ - کنایه از عروسی است
- ۴ - امتناع کردن ، زیر بار نرفتن ۵ - اتاق ، حجره ، شبستان
- ۶ - گردن بند ۷ - ثریا : ستاره پروین ، هفت برادران
- ۸ - ستارگان
- ۹ - فریب و نیرنگ . در اینجا « مصور بی ریو و رنگ » کنایه از ذات خداوند است . ۱۰ - ریحیق مروق : شراب صافی



ملك نگاه کرده باز زن وزیر گفت :
ایزد بی چون صفحه روی این جوان با چهره ملك ما بدان رنگ
مشابه ساخته که پنداری همان است !

اما به سبب غلیان مستی شراب به یقین نشناخت و بعد
مسافت دیار خویش نیز ذریعه (۱) ظن و واسطه شبهه گردیده بر همین
قدر اکتفا نموده باز نزد یار تازه که عزیز مصر دلش بود شتافت.
ملك از استماع این نغمات ، باهمه مردی و مردانگی نزدیک
بود که از بیم زن قالب تهی کند !

به هر تقدیر ، از اندرون حرم سرا مرخص گشته به جمع
مردان شتافت و به مراتب شکرو سپاس حافظ حقیقی پرداخت ؛ و
با خود عهد مصمم ساخت که اگر ازین تهلکه باز به مسکن خود به سلامت
رسد بی تعلل و تأمل زن خود را باز زن وزیر از برج فلك فرسای قلعه
به تحت الثری (۲) اندازد و به درکات اسفل السافلین واصل گرداند .
چون هنگام صبح نخستین قریب شد ، هردو گریه از اندرون
حرم سرا بیرون آمده به تیرگامی گریختند .

ملك نیز افتان و خیزان از دنبال روان شد و به دستور
نخست به وسیله همان درخت به کنار شهر خود رسید و به سرعت
هرچه تمامتر خود را به خانه رسانیده پیش از رسیدن گریه سنگ
سرشت بر بستر بغنود ، وزن به خانه آمده بر کنار بستر نشست .
چون تباشیر (۳) صبح انتشار یافت و گل سحر از شاخ افق
دمیدن آغاز کرد ، زن بدسرانجام به مهم (۴) خانه اشتغال ورزید .
ملك را چون کسل شب بیداری و تعب چشم انتظار در
راه گریه ها کوفته ساخته بود خوابش بر بود و از روی عدم رعایت
حزم (۵) و احتیاط که لازمه اولوالالباب (۶) است عقد گوهری همچنان
بر ساعد ماند !

چون چشمش از خواب باز شد به سبب نسیان (۷) که خصم
انسان است به اخفای (۸) آن نتوانست پرداخت . ناگاه نظر زن بر آن
افتاد ! ظن شب به یقین مبدل شد ، و بودن او در آن مجلس بی غائله
ریب (۹) به ظهور پیوست و این معنی بر مذاقش ناگوار آمد و از اینکه
بخیه از روی کارش بر افتاده مضطرب گشت ؛ از ملك پرسید : این
عقد گوهری بر ساعد چیست ؟ مگر پنهانی از من بر تخت دامادی جلوه
یافته بی ؟ ملك خام کار قدم از مسلك (۱۰) مصلحت بر کنار نهاده به
یکبار چهره از غضب برافروخت و گفت :

اکنون غم خویش خور و آماده سفر جهنم بوده دمیدم منتظر

۱ - وسیله و سبب ۲ - زیر خاک

۳ - تباشیر ماده بی است بسیار سفید رنگ و ازین روی صبح را
در روشنی بدان مانند کنند . ۴ - مهمات ، کارها ۵ - دوراندیشی

۶ - خردمندان ۷ - فراموشی ۸ - پنهان کردن

۹ - شك و تردید ۱۰ - راه



سزای اعمال خودباش!

زن سیه‌نامه (۱) چون این قسم نفمه‌ها را گوش کرد به‌مهم خود متامل گشت (۲) و تعلل (۳) در این باب واسطه هلاک خود دانسته قدم جرات بر بساط سبقت نهاده بر سنگریزه‌یسی افسونی دمید و به چابکی بر صورت ملک زد! ملک به مجرد این عمل از لباس انسانی معری (۴) گشته به صورت طاووسی زرین‌بال درآمد و به‌کردار دون طینتان منقار بر زمین زدن آغاز نهاد!

چون متعهدان مشاغل دولت دوسه روز به شرف بار (۵) مشرف نشدند به وسیله میانجیان محرم معروض داشتند که باعث بار عام نفرمودن، و بندگان را از دولت اسلام محروم داشتن، جز عیش و نشاط امری دیگر مباد! اکثر امور ملکی ازین رهگذر در عهده تمویق (۶) است و ارباب حوایج منتظر! اگر ساعتی به‌نور لقای همایون شب آرزوی فدویان منور گردانند (۷) همانا از مصلحت خارج نخواهد بود! بانوی وخیم عاقبت (۸) از زبان ملک در جواب حکم فرستاد که چون قدری تکسر (۹) به وجود مبارک طاری (۱۰) گشته بالقول صداع (۱۱) باردادن و به‌مهمات پرداختن، دماغ پر نمی‌تابد (۱۲) باید که بدما پرداخته از درگاه شفا بخت حقیقی صحت ذات سامی (۱۳) مسألت نمایند!

سایر دولتمخواهان و خیراندیشان از استماع این مقدم قرین غم و ملال گشته مراجعت نمودند؛ اما وزیر که به‌زیور وفا و اخلاص آراسته بود و لوحه دل را به نقوش خیرسنگالی (۱۴) مزین داشت بیشتر اندوهگین شد، و بسکه آشنای مزاج ملک بود از روی دانش کامل دریافت که ملک از حلیه (۱۵) خرد معری گشته بابه بلایی مبتلا آمده که عنان اختیار در قبضه اقتدارش نمانده در اصلاح کار خود مجال ندارد!

به هر کیفیت وزیر صائب تدبیر به خانه آمده از روی مصلحت زن خود را بسیار ستوده و به تملق و لایه‌گری پیش آمده به سخنان چرب و شیرین فریب درکارش کرده براین آورد که تابه حرمسرای سلطانی درآمده از حال ملک کما ینبعی (۱۶) آگاهی یافته بی‌کم و کاست وزیر را خبر دهد.

زن فی‌الحال به مشکوی خسروی شتافته به سبب محرمیت که در خدمت بانوی ملک داشت، بی‌تعب انتظار بر اسرار آگاه

- ۱ - گناهکار
- ۲ - درکار خودتامل کرد
- ۳ - سستی و سهل‌انگاری
- ۴ - برهنه
- ۵ - اجازه، شرفیابی
- ۶ - عقب‌افتادن، معطل ماندن
- ۷ - آرزوی فدویان را برآوردند
- ۸ - بدسرانجام
- ۹ - شکستگی، کسالت
- ۱۰ - عارض
- ۱۱ - سردرد و دردسر
- ۱۲ - برتافتن و برتابیدن: تحمل کردن، طاقت داشتن
- ۱۳ - سامی: بلند و عالی
- ۱۴ - خیراندیشی
- ۱۵ - زیب و زیور
- ۱۶ - چنانکه باید و شایسته



شده به خانه آمد و وزیر را بر کیفیت ماجری وقوف داد.
وزیر ازین معنی بغایت اندوهگین و متفکر شده باخود گفت
که بندگان عقیدت سرشت را باید که به هنگام صعوبت (۱) و احیان (۲)
شاید در خدمت و لیسعنته خود جانفشانی نمایند.

من که پرورده نعمت این خاندانم ، اگر چنین وقت شرایط
بندگی و لوازم عبودیت (۳) به تقدیم نرسانم ، و ملک را از این بلیه
جانکاه و نرهانم ، سوابق حقوق نعمت و تربیت را چگونه از ذمه
خود ادا کرده باشم ؟!

پس کمر همت چست بر میان جان بسته به پای سعی شتابان
شد و به رهنمونی عقل مصلحت آموز ، طاووسی به هم رسانیده به در
دولتسرای ملک رفعت ؛ و معروض داشت که در این ایام که اعدای این
دولت به تکرار بدنی مبتلاند شنیده ام که طاووسی وسیله شغل (۴)
خاطر ملک است .

چون بالفعل این گرم رو بادیه فدویت (۵) از ادراک سعادت
دیدار همایون محروم است و از حضور پر نور مهجور ، می خواهد که
پای آن طاووس که در این وقت ذریعه نشاط طبع والا است بیوسد ؛
و اگر يك لحظه بیرون نفرستند سرافتخار این خاکسار با سان خواهد
رسید !

زن ملک پاس عزت و قرب وزیر داشته به مقتضای مصلحت
خام ، بی حفظ مراتب حزم و احتیاط ، طاووس را که فی الحقیقه ملک
خود بود نزد وزیر فرستاد !

وزیر این معنی را قوز عظیم (۶) دانسته همان ساعت طاووس
خود را اندرون فرستاد و آن طاووس را به خانه خود آورد و به زن
گفت :

ای دل و جانم فدای عشوه تمکینت ! و ملک و مالم قربان سخنان
شیرینت ! از آنجا که بختم در صدد کارسازی است ، ملک تنها به دست
آمده ، یعنی این طاووس را به لطایف الحیل از حرمسرای سلطانی
آورده ام ؛ اگر ترا وقوفی باشد مسیحاوار دم همت برگمار و ملک را
که پیکر عنصری تبدیل پذیرفته ، باز به حالت اصلی بیار ، تا بر طبق
تمنای خود منشور دولت از او بستانم و در ملک و مال سهمیم بوده نصی
از ولایت به حیظه تصرف خود در آورم ؛ و بعد از این از پایه وزارت
پای عزت فراتر نهاده بر خود کوس شامی زنم ، و تاج شهریاری بر سر
نهم ، و تواز جمله خواتین (۷) معتبره روزگار شوی !

زن را اگر چه حرص افزونی مال و دستگاه نعمت و جاه از جا
برد ، و سر رشته عقل از دست رفت ؛ اما از آنجا که به بانوی ملک

۱ - دشواری - ۲ - مواقع

۳ - بندگی - ۴ - مشغول کردن - ۵ - یعنی کسی که در بیابان

فداکاری بسرعت و گرمی راه می رود

۶ - پیروزی و بهره مندی بزرگ - ۷ - خاتونان



مصاحب و همراه بود ، خواست که حقوق دوستی آنها از دست ندهد .

به شوهر گفت :

به شرطی متکفل این مهم می‌شوم که پس از حصول مدعاملك را باز خلعت طاووسی پوشانیده در خدمت حضرت ملکه ببرم !
وزیر این شرط رامسلم داشته به حسب ظاهر متابعت فرمان زن برخود لازم گرفت و برآن داشت که ملك را ازبلیه تماسخ (۱) نجات داده برصدر مامن بنشانند .

وزیر به مجرد اینکه ملك ازآن بلیه خلاص یافت به سرعت هرچه تمامتر به شمشیر آبدار سر از تن ناپاکش جدا ساخته برخاک انداخت .

ملك برمثال شخصی که از میان محوطه بیهوشی بر فراز ساحت افافت (۲) رسد چشم گشاده به هر طرف نگرست ، وحیرت ناک از وزیر پرسید که نزول من در منزل تو از چه راهست وزن تو بدین حال منکر به چه روست ؟

وزیر صائب تدبیر از آغاز تا انجام بر کیفیت حال اطلاع داد .
ملك برجان فشانی و وفاداری او آفرینها گفته مصلحت کار خود استفسار نمود .

وزیر گفت :

ای ملك ! صلاح کار درآن است که پیشتر ازآنکه بانوی جهان براین حال آگاهی یابد خودرا به مامنی رسانی ؛ و الا این مرتبه اگر خدای نخواستہ باز به جنگ او درآیی دیگر نجات ممکن نباشد و سر من نیز در سر اینکار شود !

ملك را رای وزیر والاندبیر پس مستحسن افتاد ؛ از آنجا با رفاقت وزیر شبگیر زده بر سبیل اخفا به شهر دیگر رفت و در اندک فرصت ولایت قلمرو خود رها کرده در شهری رحل اقامت افکند و کسوت قلندری برخود راست کرده در گوشه خمول بنشست .

بعد از انقضای ایام معدوده فرمانفرمای آن شهر از و الا گهری و تاجداری ملك اطلاع یافته او را به مصاهرت (۳) گزید و دختر خود را در سلك ازدواجش کشید .

ملك اگرچه ازین امر استبعاد (۴) تمام داشت اما به مقتضای ارادت ازلی و مشیت لم یزلی این معنی صورت بست .

اتفاقا روزی ملك باخاتون لاحقہ (۵) در صحن خانه نشسته نرد می‌باخت ؛ ناگاه غلیوآزی (۶) از هوا به سمت ملك چرخ زدن و فریاد کردن گرفت ؛ و معشوقه نو به یکبار برآن غلیوآز نظر کرده گفت :
- ای ملك هیچ می‌دانی این غلیوآز کیست و ازاین چرخ

۱ - مسخ شدن ، از صورت انسان به صورت حیوان درآمدن

۲ - بهبود یافتن ۳ - دامادی - ۴ - دوری جستن

۵ - لاحق : بعدی (ضد سابق) ۶ - زغن ، موشگیر ، نوعی

مرغ شکاری است



زدن مطلبش چیست ؟

ملك گفت من غیر از این نمی دانم که طایری در هوا پرواز می کند!
زن گفت : این نه طایر است ، بلکه زن سابقه تو است که
خود را در لباس طایر نهفته به قصد تو در اینجا رسیده ؛ اکنون تو
به هیچ وجه از چنگش نجات نتوانی یافت الا به توجه من !
ملك ازین مقدمه غریق لجه حیرت گشته از بیم جان بلرزید ،
وزیر را طلبیده بدین سر آگاهی بخشید .

وزیر گفت : ای ملك ! اصلا بیم و هراس را به خاطر راه مده ،
و به جهت مدافعت او توجهی از بانوی جهان بخواه !

زن گفت : ای وزیر و الا تدبیر به همه جهت سرانجام این مهم
بر ذمه من واجب است ؛ زیرا که او در صدد هلاك ملك است نخست
دشمن منست . حالیا من نیز به شكل غلیوازی به پرواز آمده خود را
بدورسانم ، و باهم به منقار و چنگ درآویخته پیش ملك افکنم .

باید که در آن حین ملك چستی به کار برده کارش به ضرب چوب تمام
سازد . اما حاضر و ناظر باشد تا از روی سهو بر من نرزد و واسطه
امتیاز من ازو اختلاف لون پروبال خواهد بود ؛ یعنی اوسپناه مطلق
است و من سیاه ابلق .

ملك این معنی را از مفتنمات انگاشته (۱) چوبی بگرفت و
در کمینگاه مترصد بنشست تا آنکه خاتون به پرواز آمده با او درآویخت .
ملك از غایت شادی برجست ؛ از وزیر پرسید که بر سیاه مطلق زنم
یا بر سیاه ابلق ؟

وزیر گفت : نشنیده یی که سگ زود هم برادر شغال است ؟!
اگر از کام نهنگ نجات یافتی به چنگ گرگ افتادی ! اندیشه صواب
آنست که هردو را بز و از شر این طایفه که خصم تر از گرگ و ماراند
به کلی مصون باش !

ملك به صوابدید وزیر کامل تدبیر ، هردو ناپاك را به
دارالبوار فرستاد و از آن بلیات نجات یافته دیگر از صحبت نسوان
اجتناب گزیده در زاویه توکل و کنج قناعت بنشست و بقیه عمر به
طاعت ایزد متعال اشتغال ورزیده به ذوبه ریاضت سعادت عقبی و
دولت معنوی به دست آورد .